

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشتان

محمد فراگوزلو

۱۳ مارچ ۲۰۱۳

## فمینیسم لیبرال در برابر سوسیالیسم

۱

در آمد

**الف.** هرگونه دفع ستم جنسی از زنان؛ مالکیت مطلق زنان بر تن و جان خود و حذف دخالت دولت و جامعه از روابط خصوصی و اختیاری زنان و مردان فقط در گرو رفع ستم طبقاتی قابل دست یابی است و به همین سبب هر شکل تلاش برای دست یابی به حقوق تصبیح شده زنان در انواع حوزه های مدنی زمانی موفقیت آمیز خواهد بود که با مبارزه طبقاتی فرودستان جامعه و به طور مشخص تحت هژمونی طبقه کارگر پیوندی ارگانیک برقرار کند. دست آوردهای مبتنی بر آزادی و برابری چنین مبارزه ای بی تردید شامل زنان طبقه بورژوازی نیز می شود.

**ب.** در جامعه سرمایه داری – از جمله سرمایه داری نسبتاً پیشرفته ایران- هر گونه سخن گفتن از تضاد هائی مانند سنت – مدرنیته و به حاشیه راندن تضاد اصلی کار – سرمایه لاجرم به جنبش های هویت یاب از جمله "جنبش زنان لیبرال" و سایر جنبش های فراطبقاتی مجال ظهور فوری می دهد. واضح است که این جنبش ها – مانند "کمپین یک میلیون امضاء" - به دلیل فقدان پایگاه و خاستگاه طبقاتی منسجم و یک پارچه و لاجرم حرکت ژلاتینی و پاندولیستی میان طبقات دارا و ندار به سرعت مضمحل می شوند.

**پ.** چنان که دانسته است پایه مطالبات زنان ایران با زنان عربستان و فرانسه متفاوت است. در کشورهای سرمایه داری اصلی و بسیاری از نقاط دیگر جهان؛ زنان برای حقوقی مانند ارث و طلاق و دیه و تک همسری و حضانت و پوشش و دانشگاه و رانندگی و قضاوت و رئیس جمهور شدن و .... مشابه این ها دغدغه ندارند اما اگر بپذیریم که در جامعه سرمایه داری مسأله اصلی استثمار و تبدیل نیروی کار به کالا است آن گاه فهم این نکته ساده چندان دشوار نخواهد بود که تحقق هر گونه برابری واقعی میان زن و مرد و استقرار حداکثر آزادی های اجتماعی مستلزم الغای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و لغو کار مزدوری است. عجیب است که فمینیست های لیبرال موضوعی به این سادگی را درک نمی کنند. کاسه امضاء به دست گرفتن و دل خوش داشتن به فتاوی آیات عظام بیات و صانعی و صافی گلپایگانی راه به جایی نخواهد برد. معرکه گرفتن برای "جامعه باز" پوپری- نائینی و مدرنیته امثال محمد خاتمی - که در غرب با زنان دست می دهد و در شرق (ایران) آن را تکذیب می کند - ممکن است بانوئی رابه جایزه نوبل و پولیتزر و "حقوق بشر" برساند اما برای عموم زنان آزادی و برابری به همراه نخواهد داشت.

در افزوده:

تأکید ما بر منشور **حقوق بشر** در این مقاله به مفهوم تأیید همسویۀ مفاد این منشور و نادیده انگاشتن جهت‌گیری‌های لیبرالیستی آن نیست. نگفته پیداست که نه فقط تحقق همه سوییۀ حقوق بشر و آزادی جوامع در گرو آزادی کامل و بی‌قید و شرط زنان است، بلکه تحقق آزادی مطلق نیز مستلزم پیروزی نهایی طبقه کارگر، از طریق غلبه بر شیوۀ تولید سرمایه‌داری، لغو مالکیت خصوصی و لغای کارمزدی ست.

در مورد **حقوق بشر** – اعم از حقوق زنان و مردان – من مقید به نظریۀ مارکس هستم و معتقدم نسبت حقوق بشر به آزادی (در جامعۀ مدنی بورژوائی)، در حیطة دفاع از حقوق فرد محدود به خود (اندیویدوالیسم) است. اما در جامعۀ سوسیالیستی نسبت کاربرد عملی حقوق انسان به آزادی در قالب انتزاع از مالکیت خصوصی است. در جامعۀ بورژوائی نسبت حقوق انسان – و تبعاً زنان – به مالکیت خصوصی عبارت است از حقوق بهره‌برداری کالائی از سرمایه و ثروت و تملک آن بدون ارتباط با انسان دیگر و مستقل از منافع اکثریت توده‌ها.

بر همین اساس نیز فهم این نکته چندان دشوار نیست که در جامعۀ سرمایه‌داری بخش قابل توجهی از زنان تبدیل به کالا می‌شوند. مضاف به این‌که اگرچه مطالبات زنان در ایران و عربستان و افغانستان با مطالبات زنان در فرانسه و سوئد و هالند به نحو عینی و ملموسی متفاوت است، اما با این حال جامعۀ سرمایه‌داری، زن عربستانی را به یک شیوۀ بسته‌بندی می‌کند و به حرمسرای شیوخ و امیران می‌فرستد و جامعۀ سرمایه‌داری امریکا به شکل دیگری این حرمسرا را زینت می‌دهد. هر چند در عربستان حقوق ابتدائی زنان از جمله حق رأی، رانندگی و حتا کفش صورتی؟! در شمار خطوط قرمز قرار گرفته است با این حال باید توجه داشت که همان خطوط قرمز با اندک تفاوتی در جامعۀ ایران به آزادی پوشش و حق ارث و طلاق و حضانت و حقوق مساوی با مردان – رئیس‌جمهور شدن که فقط متعلق به "رجال" است – تقلیل می‌یابد. چنان‌که زن امریکائی در قالب بازی‌گر بی‌ارزش فلم‌های پورن به کالا تبدیل می‌شود. درست مانند زنان اندونزیائی، ویتنامی، تایلندی و البته دختران فقیر مهاجر ایرانی به دویی و... در واقع تفاوت چندان میان استعمار زن برقع پوش افغان و ایرانی و امریکائی نیست. (در مورد فرایند کالائی شدن زنان در طول تاریخ بنگرید به تحقیقات معتبر سیامک ستوده در کتاب مستند "زن و سکس در تاریخ") دقیقاً به همین دلایل نیز نگارنده به جد معتقد است که کمپین یک میلیون امضاء – و مشابه آن – برای آزادی و برابری زنان ایرانی سرابی بیش نبود و در نهایت نیز جز بعضی "دست‌آوردهای" کم ارزش مدنی، راه به جایی نبرد.

### فمینیسم یا لیبرالیسم؟

کلارا زتکین در مقدمه‌ای بر کتاب "مبارزه زن برای آزادی اقتصادی" نوشته بانوی بلشویک الکساندرا میخائیلونا دومونوتویچ (الکساندرا کولنتای: ۱۹۵۲-۱۸۷۲) به درستی تأکید کرده است:

«امروز دو خط مشی بر جنبش زنان تسلط دارد: یکی سوسیالیستی و دیگری فمینیستی. خط مشی سوسیالیستی مسأله زنان را در رابطۀ مستقیم با تکامل اقتصادی و نقش تعیین کننده تعلقات طبقاتی می‌داند، حال آن‌که خط مشی فمینیستی معتقد است که ستم‌دییگی زنان به خودی خود وجود داشته و جدا از مبارزه طبقاتی است.»

در این زمینه کتاب بسیار ارزشمند شهرزاد مجاب تحت عنوان "دو دیدگاه در جنبش زنان: رفرمیسم و انقلاب، فمینیسم، سوسیالیسم و تئوری مارکسیستی" از انتشارات پروسه قابل تأمل است.

باری جنبش فمینیستی – که در این مقاله به آن خواهیم پرداخت – به مثابه یک توهم نه توضیح دهنده نقش زن در تاریخ است و نه اصولاً از منظر سیاسی، انتخابی مترقی و پیش‌رفته در زمینه مبارزات زنان است.

\*\*\*\*\*

### حقوق عمومی زنان

مرور جنگ‌های داخلی منطقه بالکان و افغانستان و عراق – که هنوز از سرزمین‌های سوخته‌شان دود خانه‌های چوبی و بوی

گوشت انسان جز غاله شده بلند است و بخار خون و جنون و باروت در متن تجاوز به دختران جوان و زنان قامت شکسته همه احساس و اخلاق انسانی را در سیاه چال ناامنی دفن کرده - مؤید این امر است که زنان در کنار کودکان و کهنسالان در عرصه‌های مختلف اجتماعی و به ویژه جنگ‌ها از ضریب امنیت به مراتب فروتر و کمتری نسبت به دیگر اقشار اجتماعی رنج می‌برند. این موضوع زمانی از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار می‌شود و در رأس اولویت بررسی‌های امنیتی قرار می‌گیرد که یادآوری کنیم. از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۹۰ یعنی ۲۳۴۰ هفته، در کره زمین فقط ۳ هفته درگیری و جنگ وجود نداشته است.

با وجودی که مشارکت مسلحانه دختران و زنان در انواع جنگ‌ها بسیار ناچیز است اما میزان لطماتی که به این گروه وارد می‌شود - به ویژه در اشکال حیوانی تجاوز و بهره‌مکشی جنسی - سخت فراوان و وحشتناک است.

نباید تصور کرد که فقط ماشین جنگ و مناقشات سیاسی داخلی و برون مرزی جسم و جان ظریف زنان را شخم می‌زند و امنیت ایشان را تهدید می‌کند. درک واقعی این نکته که زنان در خانواده و اجتماع - به خصوص در جوامع توسعه نیافته و در غیاب نهادهای اجتماعی و مدنی مدافع و حافظ حقوق زنان - تا چه حد در معرض خشونت‌های مختلف و آزاردهنده قرار دارند و در عین حال از حمایت قوانین سنتی مردسالار بی‌بهره‌اند، چندان دشوار نیست. در اواخر دسامبر ۲۰۱۲ وقتی یک دختر هندی قربانی تجاوز گروهی شش مرد شد و موجی از خشم مردم هند را برانگیخت فقط گوشه‌ای از خشونت علیه زنان در جامعه سرمایه زده به سطح مدیا راه یافت.

در مورد خشونت علیه زنان در ایران بنگرید به مقاله ای از این قلم تحت عنوان "سازمان یابی کارگری؛ بخش چهارم خطر فلاکت":

<http://www.afgazad.com/Siasi-12/070612-MQG-Sazmaan-Yaaby-Kaargary-4.pdf>

به همین دلیل نیز در چارچوب ارکان اصلی ملل متحد<sup>۱</sup> و در زیرمجموعه یکی از "کمیسیون‌های کاری" وابسته به تشکیلات "شورای اقتصادی و اجتماعی"، یک بخش ویژه و مستقل از کمیسیون‌های ده گانه<sup>۲</sup>، به "کمیسیون وضعیت زنان" اختصاص یافته است.

هر چند گزارش‌های ناظران و بازرسان کمیسیون حقوق بشر در خصوص نقض آشکار و خشونت‌آمیز حقوق زنان در کشورهای مختلف - و غالباً عقب مانده و توسعه نیافته - کمتر به تصمیم‌های اجرائی به منظور مجازات معترضان و ناقضان حقوق زنان انجامیده و مواردی که در نتیجه این گزارش‌ها، دولت‌ها به تصویب قوانینی در راستای احقاق حقوق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی زنان و مصوباتی در جهت تساوی حقوق قضائی زنان با مردان در اختلافات خانوادگی اقدام کرده‌اند، نادر است اما به هر حال صدور چنین بیانه‌هایی - مشروط به آن که از اغراض سیاسی تهی باشد - بارها خشم افکار عمومی جهانی و اعتراض خرد جمعی ملت‌ها را برانگیخته و اگر به کسب امتیازات مفید منتهی نشده است باری در موارد بسیاری جنبه بازدارنده داشته است. مضاف به این‌که استناد به موادی از اعلامیه جهانی حقوق بشر همواره تکیه گاهی برای زنان آسیب دیده بوده است.

تصریح کلی وضع حقوقی زنان در متن ماده ۱۶ اعلامیه بیان‌گر تضییع حقوق زنان در سطح گسترده جهانی است:

«اگر چه زنان اکثریت جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، هنوز هیچ جامعه‌ای نیست که در آن زنان از مساوات کامل با مردان برخوردار باشند. برای نمونه، در سال ۱۹۹۶، زنان فقط ۷ درصد پست‌های وزارت را در حکومت‌های جهان داشتند. ارقام مربوط به تعداد زنان در مشاغل بالای تجاری و آموزش عالی نیز در همین سطوح است. زنان هنوز هم در معرض تبعیض گسترده در زندگی روزمره هستند و غالباً دچار مشکل عدم نمایندگی کافی در حیات اجتماعی کشورهای در حال توسعه و نیز کشورهای توسعه یافته می‌باشند» (Human Right Today, 2000, P. 35).

خانم مری رایبسون - رئیس جمهوری ایرلند از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۷ که از تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۷ عهده‌دار سمت کمیسر

عالی ملل متحد برای حقوق بشر گردیده است در یکی از مصاحبه‌های خود ادعا می‌کند:

«سازمان ملل همواره تأکید کرده است که ترویج حقوق بشر زنان بایستی منجر به رفع کلیه اشکال تبعیض بر اساس جنسیت شود و زنان را قادر به مشارکت کامل در زمینه‌های حیات مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نماید» (Ibid. P. 38).

اعلامیه چهارمین کنفرانس جهانی زنان در پکن (۱۹۹۵) موضوعات مندرج در کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان را به طور دقیق‌تری با شناخت نکات زیر توصیف کرد:

حقوق زنان جزو حقوق بشر است که به خصوص از لحاظ **خشونت جنسی** و بهداشت تولید مثل، بایستی مورد حمایت واقع شود.

زنان بایستی **حقوق مساوی** از لحاظ ارث بردن زمین و اموال داشته باشند.

زنان دارای نقش ویژه در خانواده و جامعه هستند و **حامیگی** بایستی مانعی جهت مشارکت کامل زنان در امور جامعه شود و بایستی زنان به خاطر سقط جنین غیرقانونی مجازات شوند.

**تجاوز جنسی در شمار جنایات جنگی** است و در برخی موارد طبق حقوق بین‌الملل بشر دوستانه مشمول اعمال مربوط به کشتار جمعی (ژنوساید) است. (تأکیدها از من است)

چنان‌که پیداست در این اطلاعیه کمترین اشاره‌ای به خشونت محیط کار، آزار کارفرمایان، بی‌کارسازی گسترده زنان و سایر تضییع حقوقی که به حوزه کار زنان مربوط است، نشده. حال آن‌که **خشونت ناشی از بی‌کاری** به مراتب وحشتناکتر از بی-حقوقی در زمینه ارث و حضانت و طلاق است.

در دهه گذشته (۲۰۰۰-۱۹۹۰) سازمان ملل متحد به منظور هم‌آهنگ کردن اقدامات خود در خصوص پیشرفت امر دستیابی به حقوق مساوی از طریق تقویت حقوق زنان در تمامی نظام ملل متحد تدابیر نچندان کارسازی اتخاذ کرده است. این اصل اول بار به صورت صریح در کنفرانس ۱۹۹۳ مطرح شد. هدف از این تدابیر دخالت ملاحظاتی مربوط به زنان در مسیر اصلی کارهای سازمان ملل است به طوری که حمایت از زنان به صورت یکی از موضوعات اصلی فعالیت‌های حقوق بشری و برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی درآید.

کمیسیون ۴۵ نفره وضعیت زنان<sup>۳</sup> که در سال ۱۹۴۶ به وجود آمده نهاد اصلی تصمیم‌گیرنده در سازمان ملل در خصوص حقوق زنان و مسایل مربوط به وضعیت حقوق مساوی زنان است. این کمیسیون از سال ۱۹۹۹ با کمیسیون حقوق بشر درباره مسایل مربوط به حقوق زنان هم‌کاری می‌کند. اخیراً يك پروژه مشترک، به منظور بررسی آثار تبعیض علیه زنان بر وضعیت اقتصادی - اجتماعی آنان نشان داد که چگونه **محرومیت از حقوق اقتصادی به خاطر جنسیت**، مستقیماً فرصت‌های زنان را برای پیشرفت اجتماعی کاهش می‌دهد.

سایر برنامه‌های سازمان ملل نیز به طور خاص روی پیشرفت و توانمندسازی زنان کار می‌کنند. مؤسسه بین‌المللی تحقیقات و آموزش جهت پیش‌برد امور زنان<sup>۴</sup> که در سال ۱۹۷۶ توسط شورای اقتصادی و اجتماعی تأسیس شده است، خدمات آموزشی و مشاوره‌ای برای زنان، به خصوص در کشورهای در حال توسعه ارائه می‌دهد. این مؤسسه در حال حاضر مشغول آموزش زنان در ارتباطات کامپیوتری و نیز تقویت نقش زنان در رسانه‌های گروهی است. چنین تمهیداتی تاکنون چندان مفید و مؤثر واقع نشده است.

ماده ۱۸ اعلامیه با تأکید بر آزادی عقیده و مذهب، توجه اصلی خود را معطوف نهادینه‌سازی حقوق زنان کرده است. به موجب این ماده؛ برنامه عمران ملل متحد<sup>۵</sup> به طور فزاینده‌ای روی وارد کردن زنان در پروژه‌های توسعه متمرکز شده است و در سال ۱۹۸۴ صندوقی به منظور تقویت ظرفیت اقتصادی زنان به نام «صندوق توسعه ملل متحد برای زنان»<sup>۶</sup> تأسیس کرده است. این صندوق اقدام به حمایت فنی و مالی از زنان با همکاری دولت‌ها و سازمان‌های غیردولتی و نیز با همکاری

نزدیک سایر برنامه‌های ملل متحد برای حصول اطمینان از مشارکت زنان در تصمیم‌گیری در همه سطوح برنامه‌ریزی و اجرای توسعه می‌کند. در چارچوب دبیرخانه ملل متحد، "اداره پیشبرد زنان"<sup>۶</sup> و مشاور ویژه دبیر کل برای مسایل مربوط به جنسیت و پیشبرد زنان، بر پیشرفت در امر برخورداری کامل زنان از حقوق خودشان با توجه به اهداف برنامه اقدام پکن نظارت می‌نماید. اداره مزبور هم چنین نقش مهمی در حمایت از کمیته رفع تبعیض علیه زنان دارد. اداره پیشبرد زنان، صندوق توسعه ملل متحد برای زنان و مؤسسه تحقیقات و آموزش جهت پیشبرد زنان، به طور مشترک شبکه‌ی روی پایگاه اینترنتی سازمان ملل، برای پیشبرد و توان‌مندسازی زنان تحت عنوان "دیده‌بان زنان" تأسیس کرده‌اند.

### خشونت علیه زنان

در چارچوب نظام ملل متحد، دفتر کمیسر عالی ملل متحد برای پناهنده‌گان<sup>۷</sup> و سازمان بهداشت جهانی<sup>۸</sup> و سازمان بین‌المللی کار<sup>۹</sup> گام‌های کوتاهی برای وارد کردن حقوق زنان و اتخاذ خط‌مشی‌هایی مطابق با ملاحظات جنسیتی در فعالیت‌های خود برداشته‌اند. حسب ظاهر مأموریت صندوق ملل متحد برای کودکان (یونیسف) متوجه رفاه زنان در نقش خود به عنوان مادر، فعالیت‌های مربوط به مبارزه با سوء تغذیه، مرگ و میر ناشی از زایمان، خشونت مبتنی بر جنسیت و دسترسی نامساوی به آموزش بوده است. یکی از برنامه‌های یونیسف متوجه از بین بردن بهره‌کشی جنسی از دختران از طریق ارائه آموزش اساسی و مشاوره به قصد اشتغال به کار برای دختران در معرض خطر است. اما...

با وجود فعالیت همه این نهادهای بین‌المللی امنیت فردی و اجتماعی زنان همواره و بیش از هرگونه یا قشر دیگر جامعه در معرض خطر فوری است. در جنگ‌های داخلی و برون مرزی که جهان طی سال‌های گذشته کمتر از ۲۰ روز فارغ از آن زیسته است، آن چه که سریعتر از هر پدیده دیگری به مخاطره جدی افتاده، امنیت جنسی زنان است. در همان نخستین روزهای جنگ کافیست يك روستای کم جمعیت و فاقد ارزش نظامی، دست به دست شود. آن گاه سربازان رقیب پیش از آن که به دنبال پول و طلا و غارت منابع غذایی دهکده بروند، مستقیم و بی‌تأمل بکارت دختران جوان را هدف می‌گیرند و زنان را مورد تجاوز جنسی فردی و گاه دسته جمعی قرار می‌دهند. اگرچه در هر جنگی کودکان و کهن‌سالان نیز از آسیب‌های شدید در امان نمی‌مانند، اما بیش‌ترین صدمه و سخت‌ترین آزار جنسی همواره دامن زنان و دختران را می‌گیرد. در نبردهای بالکان میزان حاملگی‌های اجباری ناشی از بهره‌کشی جنسی به طرز هولناکی و به مراتب بیشتر از جنگ‌های گذشته، فزونی یافت. سبعیت به آن جا رسید که صرب‌ها با سرنیزه و چاقو شکم زنان حامله را می‌دریدند و به جنین زنده مثل توپ فوتبال لگد می‌زدند و عریده می‌کشیدند. در سال‌های گذشته ختنه دختران به وحشیانه‌ترین شکل ممکن استمرار داشته است. آمار سنگ-سار و قتل‌های ناموسی در کشورهای اسلامی به درستی دانسته نیست.

در نخستین دهه از هزاره سوم خشونت‌های جنسی علیه زنان به یکی از بزرگترین مسایل اجتماعی - امنیتی تبدیل شده است در همین راستا جنبش‌های فمینیستی موج سوم و پسامدرن وارد میدان شده‌اند.

براساس گزارش یونیسف در سال ۱۹۹۷ تحت عنوان "پیشرفت ملل" خشونت علیه زنان و دختران شایع‌ترین شکل نقض حقوق بشر بوده است. خشونت علیه زنان با عبور از مرزهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی يك پدیده بی‌سر و صدا است که روی زندگی میلیون‌ها زن در جهان اثر می‌گذارد و اشکال بسیار متنوعی به خود می‌گیرد. جامعه بین‌المللی تا سال ۱۹۹۳ در واقع اقدام منسجمی علیه ابعاد نگران‌کننده جهانی خشونت مبتنی بر جنسیت اتخاذ نکرده بود. در سال یاد شده مجمع عمومی اعلامیه رفع خشونت علیه زنان را تصویب کرد. تا این زمان اکثریت دولت‌ها تمایل داشتند که خشونت علیه زنان را تا حدود زیادی يك مسأله خصوصی بین افراد تلقی کنند و آن را مشکلی شایع در زمینه حقوق بشر ندانند.

این اعلامیه بدون کمترین اشاره به خشونت‌های رایج علیه زنان کارگر خشونت علیه زنان را منحصرأ به عنوان "هر عمل مربوط به خشونت مبتنی بر جنسیت می‌دانست که منجر به صدمه جسمی، جنسی یا روانی یا رنج به زنان شود. یا احتمال

داشته باشد که منجر به آن شود، از جمله تهدید به انجام این گونه اعمال، تحمیل یا محروم کردن خودسرانه از آزادی؛ خواه در حیات عمومی یا خصوصی” (Ibid. p.8).

اعلامیه مورد نظر همچنین تجاوز سیستماتیک و منظم، بردگی جنسی و حاملگی اجباری زنان را در وضعیت مناقشات مسلحانه نوعی از نقض بسیار جدی اصول اساسی حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشر دوستانه می‌داند. طبق این اعلامیه زنان به ویژه در سه زمینه آسیب پذیرند:

۱. خشونت در خانواده.

۲. خشونت در جامعه.

۳. خشونت توسط دولت یا نادیده گرفتن خشونت توسط دولت.

\*\*\*\*\*

۱. طبق مطالعه بانک جهانی خشونت داخلی در خانواده - علیه زنان - در حال افزایش است. مطالعه مزبور نشان داد که ۲۵ تا ۳۰ درصد زنان در همه جهان از سوء رفتار جسمی توسط شریک زندگی خودشان (شوهر؛ آقا؛ نان‌آور و دیکتاتور خانواده) رنج می‌برند. حدود ۶۰ میلیون دختر به خاطر ترجیح داشتن پسر در خانواده جان خود را از دست داده‌اند. بسیاری از والدین به خاطر داشتن پسر، دختران خود را می‌کشند و پیش یا اندکی پس از تولد آنها را مورد غفلت قرار می‌دهند [کودکان سرراهی و پرورشگاهی]. هر سال طبق برآوردهای موجود ۲ میلیون دختر در حداقل ۲۸ کشور در معرض سنت تکان‌دهنده ختنه دختران قرار می‌گیرند. در برخی جوامع دختران مجبور می‌شوند که در سن پائین پیش از آن که به بلوغ جسمی، روانی و احساسی برسند ازدواج کنند. در این مطالعه از دختران نوجوانی که به دلیل فقر ناگزیر از کار در کارگاه‌های مخفی و علنی هستند سخنی نرفته است. پنداری کار کودکان دغدغه حاشیه‌ی حقوق بشر نیز نیست!

۲. در جوامع محلی تجاوز هنوز يك جرم شایع است که باعث شرمساری و نکوهش برای قربانیان بی‌گناه آن می‌شود. زنانی که قربانیان تجاوز و آزار جنسی قرار می‌گیرند اغلب با روان‌پریشی، معلولیت جسمی یا حتا مرگ روبه‌رو می‌شوند. دامنه قاچاق زنان و دختران در داخل کشورها و بین کشورها به ابعاد نگران‌کننده‌ای به خصوص در کشورهای آسیایی و اروپای شرقی رسیده است. در عین حال جهان‌گردی جنسی به مقصد کشورهای در حال توسعه يك صنعت بسیار سازمان‌یافته در چندین کشور غربی و کشورهای توسعه یافته دیگر است.

۳. در مقوله خشونت توسط دولت یا خشونت که دولت نادیده می‌گیرد، این نکته قابل تأکید است که مقامات پولیس و زندان که قاعدتاً بایستی حامی زنان در برابر خشونت باشند، غالباً خود مرتکب سوء رفتارهای جنسی می‌شوند. هزاران زن که در بازداشت به سر می‌برند به طور مرتب در مراکز بازداشتی پولیس در سراسر جهان مورد تجاوز قرار می‌گیرند و یا به طور ظالمانه توسط نیروهای امنیتی شکنجه می‌شوند. تقریباً در همه مناقشات مسلحانه، از تجاوز به عنوان تاکتیک خودسرانه جهت مرعوب کردن و مقهور کردن تمامی جوامع استفاده می‌شود. زنان و دختران غالباً قربانی تجاوزهای جمعی و بردگی جنسی توسط سربازان قرار می‌گیرند. همان طوری که این امر در مناقشات رواندا و یوگسلاوی سابق (بالکان) و بسیاری از مناقشات دیگر در جهان مشاهده شده است (Human Rights Today, PP.14,83).

### خاستگاه جنبش‌های فمینیستی

واقعیت این است که جنبش‌های فمینیستی از درون چنین فرایندهائی بیرون می‌آیند و به دلیل مباحث پیش گفته به افراط می‌گرایند. تحلیل موقع مدنی و خاستگاه اجتماعی جنبش‌های فمینیستی بدون اشاره به دو موضوع «ساخته‌ها (باورها)ی اجتماعی»<sup>۱۱</sup>، از يك سو و به دنبال آن و نه از سوی دیگر؛ یکی از اجزای اصلی شکل دهنده این ساخته‌ها یعنی «هویت»<sup>۱۲</sup> تا حدودی فضای معماگونه‌ای بر بحث حاکم می‌کند.

می‌توان موضوعی پیچیده را کمی به عقب راند و در بستر مقدمه چینی به قصد آشناسازی مخاطب، طراحی مسأله را از این پرسش شروع و وارد این مجموعه کرد که آیا «جهان پرداختی عینی ندارد؟» و «زائیده و پرورش یافته، یا ساخته اجتماع است؟»

«یافت باوران»<sup>۱۳</sup> معتقدند که دانش و آگاهی تنها حاصل تجربه حسی است. اندیشه‌ها (یا واقعیت‌های) پیچیده درباره جهانزاده ترکیب اندیشه‌های ساده‌تر است ولی هر اندیشه پیچیده‌ای را در نهایت می‌توان به اندیشه‌های ساده‌تری که حاصل تجربه حسی‌اند و آن را می‌سازند تقلیل داد.

فرايافت باوران انواع مختلفی دارند - از جمله پسانوگرایان و هواداران نظریه انتقادی - ولی همگی در این نکته شریک‌اند که «جهان پرداختی عینی ندارد». بل که «ساخته و پرداخته اجتماع است». این مثال را از دو نویسنده که خود را «فرايافت باور» معرفی می‌کنند در نظر داشته باشید:

اسموک و هارمن گویند:

«یکی از مهمترین موانعی که بر سر راه پیشرفت به سوی صلح راستین وجود دارد ناباوری گسترده به امکان واقعی چنین چیزی است» (Smoke, R, Harman, W, 1987, P. 76).

به دیگر سخن اگر تعداد بیشتری از افراد به امکان صلح راستین باور داشتند این خواسته خود به خود امکان پذیر می‌شد: ساخته‌ها (باور) اجتماعی مهم‌تر از ساخته‌های ژئوپلیتیکی است. روایت کلاسیک این اعتقاد را الکساندر ونت به دست داده است که می‌گوید «آنارشی بین‌المللی واقعیت مستقلی نیست به عکس آنارشی همان چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند» (Went, A, 1992, PP 391-425).

در متن این نظرات پست مدرنیستی یکی از اجزای اصلی ساخته‌های اجتماعی، هویت است.<sup>۱۴</sup> پست مدرنیست‌ها در فضای هیروتی تحلیل‌های خود هویت را به جای طبقه می‌نشانند. به نظر ایشان - از جمله بودریار - هویت اهمیت آشکاری در نحوه اندیشیدن ما دارد. این سخن به يك معنا مورد پذیرش همگان است. بخشی از مردم قبول دارند که سیاست بین‌الملل حول هویتی که نام ملیت بر آن نهاده‌اند، دور می‌زند. قدرت هویت در مناسبات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آشکار است. سیاه پوست بودن در ایالت‌های جنوبی ایالات متحد - در دوره پیش از جنبش حقوق مدنی - یا در افریقای جنوبی - پیش از سقوط نظام جدائی نژادی - به این معنا بود که قطع نظر از تصمیم، توانائی و تمایلی که فرد برای سخت کوشی داشت، جایگاه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ناخواسته‌ای بر او تحمیل می‌شد. فرايافت باوران از این هم فراتر می‌روند. بینش محوری آنان این است که ما همگی هویت‌های چندگانه‌ای داریم که گاه یکی (یا چند تا) از آن‌ها سرکوب می‌شود. نمونه‌ها فراوان است:

یهودی و المانی بودن در آلمان نازی؛ گولاک و روس بودن در دوران حکومت ستالین؛ يك تحصیل کرده طبقه متوسط و يك کامبوجی بودن در دوران حکومت پول پوت. در هر يك از این موارد یکی از دو هویت فرد به طرزی خشن سرکوب شده است.<sup>۱۵</sup>

(Terrif, T, 1999, P. 12)

تری تریف پس از شرح مواضع کلی فرايافت باوران و عبور سریع از مقوله هویت - که به نظر این گروه از اجزای اصلی ساخته‌های اجتماعی است - به باز نمود نظریه فمینیست‌ها پیرامون مقوله امنیت می‌پردازد. به گمان تریف، فمینیسم - و هر باور دیگری - در ارتباط با مفهوم هویت است که می‌تواند مجال ظهور بیابد. به عقیده او:

«در بحث از هویت است که از نظر مفهومی مجال برای طرح نوشته‌های گسترده‌ای فراهم می‌شود که درباره زن باوری<sup>۱۶</sup> نگاشته شده است» (Ibid).

«درست مانند واقع‌گرایان که دل‌باخته مناسبات سلسله مراتبی دولت‌ها با هم هستند و مارکسیست‌ها که نگاه خود را به روابط نابرابر طبقاتی می‌دوزند، فمینیست‌ها هم می‌توانند سلسله مراتب جنسیت را که در نظریه‌ها و عمل سیاست جهان تبلور یافته

است آشکار سازند و به ما امکان دهند تا بفهمیم همه این نظام‌های سلطه تا چه حد با یکدیگر ارتباط دارند.»

(Tickner, 1992, P. 19)

همه تحلیل‌گران فمینیست در مهم دانستن قدرت با واقع‌گرایان و دیگران هم نظراند، ولی فمینیست‌ها معتقدند که تحلیل‌گران: «حجم و انواع قدرتی را که در کار است دست‌کم گرفته‌اند. از قدرت برای محروم ساختن زنان از حق مالکیت ارضی استفاده کرده و برای آنان انتخاب چندان مگر رفع نیازهای جنسی سربازان و کارگران مزارع موز نگذاشته‌اند. با تکیه بر قدرت، زنان را از صف کارکنان دیپلماتیک کشورشان و از مناصب عالی بانک جهانی دور نگه داشته‌اند. قدرت نگذاشته است که مسایل نابرابری میان مردان و زنان هر کشور وارد دستور کار بسیاری از جنبش‌های ملت‌گرا در جوامع صنعتی و نیز جوامع کشاورزی شود.»

(Enloe, C, 1990, PP. 197-8).

«در روابط بین الملل زنان به چشم نمی‌خورند. این مسأله را می‌توان از عنوان کتاب‌هایی همچون کتاب والتس دریافت که از دید بسیاری از فمینیست‌ها نماد کامل شیوه نادرست رایج در مطالعه روابط بین الملل است» (Waltz, k, 1959, P. 28). همین حکم در مورد کتاب‌های کنت تامپسون «خداوندان اندیشه بین‌المللی» و «پدران اندیشه بین‌المللی»<sup>۱۶</sup> هم صدق می‌کند. آیا به راستی تنها مردان سخن در خور توجهی درباره روابط بین‌الملل گفته‌اند و اگر چنین است این وضع چه حقیقتی را در مورد جایگاه زنان در روابط بین‌الملل بازگو می‌کند؟

در مبحث امنیت، فمینیست‌ها بر سرشت جنسی خشونت تأکید دارند. از این گذشته آنان مدعی‌اند که باید به امنیت نگاهی فراخ انداخت.

«دیدگاه‌های فمینیستی درباره امنیت بر این فرض پایه‌ی شکل می‌گیرند که همه انواع خشونت، چه در قلمرو بین‌المللی و چه در عرصه ملی یا در چارچوب خانواده، با هم ارتباط دارند. خشونت خانوادگی علیه زنان را باید در مناسبات گسترده‌تر قدرت دید. خشونت خانوادگی در جامعه‌ای جنسیتی رخ می‌دهد که در آن قدرت مردان در همه سطوح غلبه دارد.»

(Tickner, Ibid, P. 58).

مسأله ای که بر اثر ستم‌های مضاعف بر زنان و انواع بهره‌کشی - به ویژه بردگی مزدی - و تجاوز جنسی علیه دختران به خصوص در مناقشات سیاسی، به تولید جریان‌ات رادیکال جنسی انجامیده و به هواخواهی افراطی از مطالبات زنان منجر گردیده است نه فقط به تحقق نیازهای طبیعی و دموکراتیک نیمی از جمعیت جهان نینجامیده بل که به موضع‌گیری‌های دفعی و منفی نیز ختم گردیده و مقاومت‌هایی را از طرف مردان صاحب منصب در حوزه روابط بین‌الملل و سیاست‌مداران ارشد متکی به قدرت برانگیخته است. به گواهی شواهدی که فراوانی بس‌آمد آن‌ها از اندازه «خیلی زیاد» هم فراتر رفته است؛ مسائل دختران و زنان جوان - به سبب ویژگی‌های بیولوژیک و جنسی - دل‌خراش‌ترین صحنه‌های ضد اخلاقی را رقم زده است و شأن و ارزش انسانی نیمی از اعضای جامعه جهانی را به طور مکرر لگد کوبیده است. به تبع چنین بس‌آمد بی‌مانندی از صور مختلف ناامنی و تجاوز به حقوق اولیه انسان که مرجع آن از دولت‌های توتالیتر تا گروه‌های افراطی نژادپرست گسترده است، ظهور جنبش‌های رادیکال فمینیستی تبعی و بدیهی است. در روزگار ما امنیت و آرامش انسان به دلایل مختلف نظامی، سیاسی اقتصادی و فرهنگی و زیست محیطی در حوزه‌های فردی خانوادگی، محلی، ملی، اجتماعی و در حیطه درون مرزی و بین‌المللی تهدید شده است، تهدید می‌شود و البته تحدید خواهد شد. واضح است که عامل جنسیت فقط بخشی از این تحدید و تهدیدات را به وجود آورده است. ببینیم که نهادهای ملی و بین‌المللی مدافع صلح و حافظ حقوق بشر، با وجود همه کوانسیون‌ها، پلنوم‌ها و اعلامیه‌ها، در دفاع از بدیهی‌ترین حقوق انسانی دختران و زنان موفق عمل نکرده‌اند و همان‌طور که خود نیز معترف‌اند، میزان بهره‌کشی جنسی از زنان در مناسبات اجتماعی به موقعیت زنان تحت ستم مضاعف و مناقشات سیاسی رو به فزونی است.



## امنیت جنسیتی

بدین‌سان سمت‌گیری مثبت به سوی روی‌کردهای فمینیستی، از **باورهای اخلاقی** برمی‌خیزد و الزاماً ارتباطی به گرایش‌های رادیکالی که برتری‌های جنسی و نژادی را نمایندگی می‌کند، ندارد. در این جا نکته قابل تأمل خاستگاه طبقاتی و مبانی نظری جنبش‌های فمینیستی است که جهت‌گیری ایجابی یا امتناعی به آن‌ها را شکل می‌دهد. روی‌کردهای فمینیستی گستره‌های متباین از سمپاتی به لژیونسم، دفاع از اعتیاد به مواد مخدر زنان، تغییر جنسیت، دو جنسیتی شدن، تا تعرض به نابرابری‌های حقوقی در دادگاه‌های خانواده، حقوق مدنی، آموزش، بهداشت، ساعت محیط و شرایط کار زنان کارگر و کارمند را تحت پوشش خود می‌گیرند.

هر يك از این مؤلفه‌ها، حتا مسایلی مانند ازدواج آزاد، قانونی شدن هر شکلی از سکس، آلودگی‌های زندان زنان، مصرف ماری‌جوآنا و غیره، می‌تواند یکی از موضوعات مورد علاقه مباحث روان‌شناسی، علوم اجتماعی، بهداشت روانی و جز این‌ها باشد. گیرم که ما در این بحث به طرح مقولات کلی در چارچوب نظام امنیتی نیمی از اعضای جامعه انسانی پرداختیم. در مقام جمع‌بندی علاوه بر نکات پیش‌گفته همین قدر اضافه کنیم که؛ فارغ از توافق فردی مؤلف با تأکید بنیان‌گذاران جنبش‌های فمینیستی بر اهمیت نقش جنسیت در مطالعات امنیتی، می‌توان گفت از يك منظر، **تبعات ناامنی جنسی و از سوی دیگر انضمام نابرابری‌های اجتماعی است که فمینیسم را پدید می‌آورد.**

برای جبران نقایص مکتب امنیتی مورد بحث باید به دو موضوع توجه کرد:

«نخست به نقش زنان به مثابه يك گروه که در عرصه روابط بین‌الملل ظاهر شده است و در معادلات امنیتی ایفای نقش می‌کنند.

دوم، لحاظ کردن جنسیت در مبنای نظری تنوری امنیت.

فمینیست‌ها به دنبال آن هستند که «مرد سالاری» در مطالعات امنیتی بازشناسی شود. بنابراین آنان می‌خواهند ساختار جدیدی ایجاد کنند که مبتنی بر آگاهی جنسی باشد. بدین‌سان این فرآیند به درک تازه‌ای از قدرت منتهی می‌شود. برای این منظور فمینیست‌ها همچون دیگر گروه‌ها و مکاتب، مجموعه‌ای خاص از ارزش‌ها و اصول را مطرح می‌سازند که به عنوان ابزار تحلیل در بنای ساختار جدید معرفتی عمل می‌کند. فمینیست‌ها معتقدند که بی‌توجهی به مقوله جنسیت نظریه‌پردازی‌های امنیتی را نارسا کرده است.

خلاصه این که بینش وسیع جدید، حیات دولت‌ها را صرفاً در عوامل نظامی یا اقتصادی و ... محدود نمی‌سازد و از حضور چشمگیر ملاحظات تازه‌ای سخن می‌گوید که جنسیت در کنار ملاحظات همچون فقر، جنایت و فشار سیاسی مهم‌ترین آن‌هاست»

(افتخاری، پیشین، ص ۴۰۶).

زمانی گنورگ زیمل – بنیان‌گذار ممتاز جامعه‌شناسی پسامدرن –خلاف جامعه‌شناسان مدرنیست با تأکید بر نکته‌هائی از واقعیت جامعه تحلیل خود از جامعه‌شناسی فرهنگ را، بر مبنای اضمحلال و سقوط آشکار معنا در جهان صنعتی ارائه کرده و این تحلیل را «**افول مسیحیت**» نامیده بود. زیمل به مطالعه نظاممند در این مورد پرداخت که چگونه تجربه مدرنیته آگاهی ساکنان کنونی شهرها را درباره زمان و مکان دچار انشقاق کرده است.

زیمل – و بودلر – به توصیف تعاملی میان مادرشهر و ذهن پرداختند که در آن هم بستگی جمعی جای خود را به احساس تنهائی می‌دهد. در این وضعیت تجارت و وضع صنعتی خود را به زور به حوزه امور انسانی تحمیل می‌کند. زیمل اشاره دارد که علقه‌های اجتماعی میان مردم اکنون به دست نهادهای رسمی، سازمان‌های دیوان‌سالاری و پول رو به ویرانی گذاشته است. پول امروزه بیش از هر چیز به صورت نیروی اجتماعی ناشناخته‌ای در آمده است که روابط میان مردم را میانجی‌گری و

عینی می‌کند. این امر با از میان برداشتن حس هدف‌مندی ثبات و تعلق در میان مردم، ممکن است نوعی از خودبیگانگی و انسانیت‌زدائی<sup>۱۸</sup> به بار آورد.

با وجود این، پی‌آمد تمامی این موارد از نظر **زیمل** به هیچ عنوان یأس و ناامیدی مطلق نبود. به عکس وی دریافت که تأثیرات شدید شهر با افزایش حس فردگرایی در میان مردم می‌تواند دامنه وسیع‌تری از آزادی خلاق را در اختیار آن‌ها بگذارد. اگرچه مادرشهر مدرن باعث احساس یأس‌آور تنهائی می‌شود، اما به همان سهولت مردم را از محدودیت‌های سنت رهائی می‌بخشد. **زیمل** مدعی است که اگرچه ساکنان شهر مدرن در شیوه‌های زندگی خود بی‌تفاوت‌تر می‌شوند، اما حساسیت جالب‌تر و شدیدتری را در مقابل شرایط زندگی خود به دست می‌آورند. از نظر **زیمل** این امر دروازه‌ای به سمت آزادی شخصی بیشتر است.

در واقع فرهنگ پست مدرنیستی بیش از آن‌که جدائی ریشه‌ئی از شرایط توصیف شده توسط **زیمل** و دیگران باشد، می‌توان آن را برداشتی شدت یافته از آن شرایط قلمداد کرد... (وارد، ۱۳۸۴، صص، ۲۰۶-۲۰۵)

**زیمل** جنبش‌هایی از قبیل سوسیالیسم در سیاست و امپرسیونیسم در هنر را به عنوان پاسخ به احساس نیاز به “هدف نهائی” زندگی – که “بالاتر از هر چیز نسبی و بالاتر از شخصیت شکسته و خرده شده انسانی” است – مورد توجه قرار داده بود و در تشخیص بیماری مدرنیته کوشیده بود تصویری از زندگی با همه گسست‌هایش ترسیم کند.

آیا می‌توان جنبش‌های فمینیستی را به عنوان پاسخ به احساس نیاز به “هدف نهائی” زندگی تلقی کرد و گسست و شکست امنیت جنسی را حتا بالاتر و برتر از منافع طبقاتی اکثریت زنان جامعه (کارگران و زحمت‌کشان) قرار داد؟ اگر همه **گوهران زنان** را (از امنیت جنسی تا زیبایی چهره) در پرتو غرور عاشقانه‌ای کشف کنیم که فقط در بستر “عشق پاک” و “جذبۀ کهربائی مرد جذاب” و “کاشف **فروتن گوهران**” زیبایی‌های نهفته و کلام شیفته و آرام هم نفسی، همچون قوئی بلند بالا - بر جلوخان منظر چهره آبی عشق - می‌درخشد، می‌بالد و می‌وزد و می‌چمد، آن‌گاه می‌توان شکست امنیت جنسی زنان را نه فقط در شخصیت خرد شده انسانی آنان نشانده، بل که می‌توان گوهرانی را که در این شکست به یغما می‌رود عین یا همان “هدف نهائی زندگی” تلقی کرد و از این منظر برای خودکشی ده‌ها زن و دختری که در مناقشات سیاسی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند به فهم روشنی دست یافت. اما مثل همیشه یک واقعیت مادی کاملاً ملموس، حتا با ضرب شصت جهان‌نگری آمپریک به ما نهیب می‌زند که جنگ، مناقشه ملی و هویتی و به تبع آن‌ها تهدید امنیت جنسی زنان، نه فقط ادامه سیاست است؛ بل که جملگی در **جامعه نابرابر طبقاتی** عینیت می‌یابد و به حیات خود استمرار می‌دهد.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. ارکان اصلی نظام ملل متحد از شش بخش شکل گرفته است؛ شامل: دبیرخانه؛ شورای قیمومت، شورای امنیت؛ شورای اقتصادی و اجتماعی، مجمع عمومی؛ دیوان بین‌المللی دادگستری.
۲. رکن اصلی شورای اقتصادی و اجتماعی از دو کمیسیون کاری و منطقه‌ئی و کمیته‌ها و تشکیلات تخصصی تشکیل شده است. در مجموع سیزده کمیسیون فرعی در یکی از شاخه‌های این شورا فعال است، و “کمیسیون وضعیت زنان” در کنار کمیسیون‌هایی همچون “حقوق بشر”، “جمعیت و توسعه”، “آمار”، “توسعه پایدار”، “علوم و فن‌آوری برای توسعه”، “مواد مخدر” از موقع حقوقی ویژه‌ای برخوردار است.

3. CSW

4. INSTRAW

5. UNDP

6. UNIFEM

7. DAW
8. UNHCR
9. WHO
- 10 ILO
11. Social Constructions
12. Identity

13. positivity (positivists) (یقین)

۱۴. برای اطلاع کامل و جامع پیرامون مفهوم "هویت" بنگرید به جلد دوم کتاب عصر اطلاعات مانویل کاستلز که تحت عنوان "قدرت و هویت" شکل بسته است. به ویژه از ص ۲۲ تا ص ۸۶.

۱۵. مقاله تریف، توسط علی رضا طیب، تحت عنوان "روابط بین الملل و بررسی‌های امنیت" در ش ۱۷۳-۱۷۴ دو ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی منتشر شده است.

16. Feminism

17. **Thompson Kenneth w** (1980) "*master of International Thought*" Baton Rouge: Louisiana state University Press

**Thompson** (1994) "*Fathers of International Thought*" Baton Rouge: Louisiana state university, Press.

18. Dehumanization.